

شرح فارسی چند مثل عربی در مجمل الاقوال فی الحکم والامثال

سلمان ساکت
دانشگاه فردوسی مشهد

۱. درآمد
کتاب مجلل الاقوال فی الحکم والامثال، اثری است نویافقه که بگانه نسخه آن، در سال ۱۳۸۱ خورشیدی به اهتمام زنده‌یاد استاد ایرج افشار و دکتر محمود امیدسالار به صورت عکسی (فاسکسیمهیله) منتشر شده است. شادروان استاد افشار در مقدمه خود بر کتاب، با تری زنده و جذاب، چگونگی یافتن نسخه را چنین بازگفته است:

در مرداده ۱۳۸۰ آقای هرمان لندلت... که مصرانه در پسی یافتن نسخه خطی کتاب کشف المحبوب ساخته‌یی، متعلق به مرسوم سید ناصرالله تقوی بود، از من خواست سراغ آن نسخه را از بازماندگان تقوی بگیرم، خوشبختانه به لطف ... آقای هاشم محدث، با خاتم نسخین انخوی (نوه فرزانه شادروان تقوی) امکان گفتگو پیش آمد و ایشان با مسرت فرمود آن نسخه هنوز در خانواده بر جای است. سرکار بانوی گرامی... در همان مطابق نسخه خطی دیگری را آورد و به آقای محدث داد و فرمود: این نسخه از پدر شما نزد پدرم (جمال الخوی) پایه‌ریزگم به امانت مانده است ... (ص ۲۱).
بلین گونه نسخه منحصر به فرد مجلل الاقوال یادگاری است ارجمند از مرحوم سید جلال الدین محدث که امانت گزاری و دقت خاندان تقوی موجب بقای آن شده و همت زنده‌یاد افشار و دکتر امیدسالار، آن را در دسترس دلستگان فرهنگ و ادب این سرزمین قرار داده است.

بنابراین احمد دعائیسی بر آن بوده تا مجموعه‌ای برای منشیان و دیران و

و زادها و جمله‌ای مؤلف بالطایف الامثال و طرایف الاقوال رشیدالدین و طوطاط لرم

مذکور فراهم آورد تا ایشان در نوشته‌ها و گفته‌های خود از آن آیات و اخبار و امثال و اشعار استفاده کند و کلام خوبش را به آنها مترین سازند این سخن - همان گونه که استاد افشار گفته است - یادآور انگیزه رشیدالدین و طوطاط است در تکارش کتاب لطایف الامثال و طرایف الاقوال که در آن ۲۸۱ مثُل عربی را به فارسی شرح داده است. و طوطاط در دیباچه کتاب، درباره هدف اصلی خود چنین می‌نویسد:

در این وقت حدستکاران مجلس عالی حداودنی... ابوالحسن علی بن ایلخان بن خوارزمشاه قطب الدین محمد... مرا خبر دادند که رای مبارک را... در تحصیل این جنس علم [یعنی علم امثال] رغبی صادق است و می خواهد که الفاظ شریف او به غرب عبارات و در اشارات موشّ و متون باشد (وطوطاط، ۲۷۳: ۶۰ - ۶۹). مؤلف کتاب را بر دو قسم بنا نهاده است: قسم اول در مؤلفات که شامل هفتاد باب است و هریک از این ابواب به موضوع ویژه‌ای اختصاص یافته است، مانند «فضیلت عقل و مذمت جهل» (باب سوم)، «فضیلت علم و صفت علمای نیک» (باب چهارم)، «در شکر و صفت شاکران» (باب هشتم)، «در سخاوت و فضیلت آن» (باب پیست و یکم) و

قسم دوم در مختلطات و متفرق عات است در هفت باب که عبارت است از در امثال که بر نسق آیات آمده است؛ در اخبار که بر آن نسق اشعار گفته‌اند؛ در مختارات کلام امیر المؤمنین کرم الله وجهه؛ در مختارات امثال فصحاً از عرب عرب؛ در اشعار که به انواع مختلف بدان تمثیل توان کرد؛ در حکایاتی مرسوب به آیات قرآن؛ در فنون محاورات مستبین از آیات.

آنچه در این جستار با تفصیل پیشتر به آن پرداخته می‌شود، باب چهارم از قسم دوم است یعنی «در مختارات امثال فصحاً از عرب عرب» (برگ ۱۰ لف).

در این باب که از برگ ۳۱۱ لف تا ۳۱۱ لف را شامل می‌شود، مؤلف هفده مثل عربی را اورد و آن را به فارسی ترجمه کرده است. سپس شرح آن را نوشته مثل عربی را اورد و آن را به فارسی ترجمه کرده است. سپس شرح آن را نوشته که اغلب شامل داستان مظل و محل کاربر آن است.

آنچه در این میان جلب توجه می‌کند، شباht شجو و حسنه در مواردی غیره یافت شود (برگ ۵ ب).

مؤلف کتاب، احمد بن احمد بن احمد المدائی است که پسر و چه بسما اجدادش اهل «دمائیس» بوده‌اند و خودش در «مسیوس» زاده شده و در همانجا می‌زسته است. به نوشته یاقوت، دمائیس شهری بوده است از نواحی تفسیس در منطقه ارمینیه (یاقوت حسوی، ۱۳۹۱/۱۳۹۰: ۱۷۱/۱۷۰). سیوس ایس نیز از شهرهای مشهور آناتولی در قلمرو عثمانی بوده است. بنابراین کتاب محمل الاموال در «گوششای از بهنه آناتولی تألیف شده» و از آنجا که «زبان اصلی و استخوان‌بندی آن به زبان فارسی است»، به خوبی «پیوستگی روح و فرهنگی» مردمان آن منطقه را زبان فارسی یعنی فارسی نمایان ساخته است.

همان طور که استاد افشار یادآور شده است، حاجی خلیفه این کتاب را دیده و در کشف‌الظنون دو بار از آن یاد کرده است (نک: حاجی خلیفه، ۱۳۷۹/۱۳۷۸: ۱۷۰). اما در میان معاصران تنها زندیه سعید تفییسی است که از کتاب و مؤلف آن ذکری به میان آورده که به احتمال قریب به یقین هشتبن نسخه را دیده و از آن یادداشت برداشته است (نک: نفسی، ۱۳۷۲: ۱۳۷۱/۱۳۷۰).

مؤلف در برگ‌های پایانی هدف از تکارش این کتاب را دو «امر» دانسته است: یکی آن که «برگان و مخدو و مانی» که به وی «حسن ظئی» دارند، بدانند که هر چند مدنی گوشش‌شین بوده است، اما «به هیچ وجه او فرات او از اشتغال در تحصیل علم خالی و اقام او از اجتهد در اکتساب فضل ... عاطل و عاری نبوده تحقیق مدنی گوشش‌شین بوده است، اما به هیچ وجه او فرات او از اشتغال در اینک و ذکر خیز» مهدی‌الیه، یعنی حسام‌الدوله ابوالمالی وزیر، در روزگار باقی بمناند (برگ ۱۷۱ لف - ۱۷۱ ب). با این همه او در آغاز کتاب مطلب دیگری هم نوشته است که هدف اصلی او را از تألیف این اثر بازمی‌نماید:

پس بحمد الله... این کتاب اصلی کشت در فن امثال و محاضرات که مقبول اول باب فضل و مطلوب اهل هنر است... چه در هر معنی که اهل انشا و بلاغت و ارباب براعت و فصاحت را چون به طریق تناسی و تهارب آئی و اما مثلی و اما شعری موافق دست دهد و در کلام درج کنند، نظام آن داده باشد و حق آن به تمام گزارده در این کتاب بود که بر آن موال در هر معنی قرب پنجاه کلمه از آیت و خبر و شعر و مثل و غیره یافت شود (برگ ۵ ب).

مجمل الأقوال
لطائف الامتثال

بررسی کند و ابعاد مختلف آن را پیش روی صاحب‌نظران و علاقه‌مندان، به ویژه نویسنده در این مقاله بر آن است تا این شاهدات و تفاوت‌ها را به دقت قسم دوم) و کتاب *لطائف الامثال*، تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود دارد. کرد. اما باید در نظر داشت که با وجود شباهت‌هایی میان این باب (باب *چهارم* از بنابراین می‌ویجی تریدی باید کتاب و طواط را نیز به فهرست مأخذ دمایسی اضافه کرد. اما باید در نظر داشت که با وجود شباهت‌هایی میان این باب (باب *چهارم* از *چهارم*)، کتاب *لطائف الامثال*، تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود دارد.

این، صورت کامل مطلب در مقامات حیزی به کار رفته است: «فما کلتب این نصب
الملوکه آمده است: «افلان قد نصب شبکه» (رسولزی، ۲۴۳۰۰، ۱۸۹۱) افزون بر
می داند، از میان مهم ترین کتب امثال، تنها بخش نخست مثل در کتاب الاشغال
است، اما مثل دوم در همچ یک از این کتاب ها دیده نمی شود. تا آنجا که نگارنده
مثل او و سوم در غالب کتب امثال از جمله مجمع الاشغال (۲۹۹۳۶ و
۲۷۷۱)، محمد ولاطیل (۷۵۲ و ۲/۱۸۱) و المصطفی (۲۷۵۲ و ۹۹۲) آمده
باشد، به فارسی شرح داده شده که از این میان، سه مطلب در کتاب الطایف الاشغال نیامده
است این سه مطلب عبارتند از: «عن سلک، الجاذع، آمن العشار» (برگ ۳۲۱ الف) و
«نصب شبکه» (پیشوای الحريق مستکنه) (برگ ۱۶۱ ب) و «الولا الوئام لهملک
الثانية» (برگ ۷۴ الف).

الطبعة الأولى

سر هر دو خیک را به دو دست معمک گرفته و گرمای آن چنان که روغن در خیک مانند آب گذاشته بدویه را مجال آن نمود که سر خیک رها کند. خواهات درونشست و کار خود بکار راه است. این مثلاً را آنها باید گفته که کسی را مشغولی عظیم باشد، چنان که دیگر به هیچ کاری نشناخداز (برگ ۳۰۰۰ - ۲۰۰۰ الی).

عشِنْ رَجَبًا قُرْ عَجَبًا
مُحَمَّدًا الْأَقْ

بزی یک سال نا عجیب بینی
اول کمی که این کلمه بگفت مود بود نام او
حارت بن قناده و سبب آن بود که پکی از
زنان او با او بخوبی و ناسازگاری می کرد تا
را بخواست. زن در اینجا به معادات آن مرد
استاد چنان که روزی آن مرد حارت را بدید
بزی رجیس تایپی عجیب.
اوی کس که این مثل گفته است حارت بن
عیاد بن قنس بن شعبه بوده است و سبب آن
است که او چون پیر شد و خرسف گشت،
بکی از زنان او خوی بد پیش آورد او را
زنجیدن گرفت. حارت آن زن را طلاق داد.
مردی دیگر آن زن را بخواست. زن در
معادات این مرد استاد و سا او خوی نیک

3
ج

به جز این دو مثل، شرح امثال «بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِكَ» (زک: وطنط، ممان: ۱۱۹) و «أَذْعُوكَ إِلَيْيِ طَاعَنَكَ^۸ مَنْ تَدْعُونَ إِلَيْيِ^۹» (طارت بهم العنكبوت: زک: وطنط، ممان: ۱۲۰) می‌پرسند و آنچه خبر ندارد (زک: ۱۱۸-۱۱۷).

卷之三

مثیل دیگر که ترجمه و شرح آن به نوشتہ و طوطاط کاملاً شباهت دارد، مثیل
نگاه دار خود را از نگاهدارنده تو.
نگاه دار تن خوبشتن از نگاهدارنده تو.
و پارسیان این مثیل را چنین گویند: یا رب ما را
نمایا ز نگاه دارنده نگاه دار.
این مثیل آنها باید گفت که چیزی را نگاهبانی
از این نگاهدارنده نگاه دار.
این مثیل آنها باید گفت که کسی یا چیزی را
باشد خانی که بیم از او بیش از آن باشد که
باشد که از دیگران (رس ۷۰)
از دیگران (رس ۷۱)

گوشیده تا عبارت های وطواط را با اندکی تغییر به کتاب خود وارد کند، اما این نسخه ایت به انتداهای نسبت که مذکور شده اند کاملاً دیگر نگذان که در پایان

لطفاً لایف الامال، اگر چه به اندیشه میان آنها با کتاب
او و طوطاً در این مثل های نیز واضح و آشکار است، اما و امگیری و اقتباس دماینیسی
دماینیسی در عبارت های و طوطاً داده، نسبت به سه مثل فوق بسیار پیشتر است، اما
هنوز هم آن اندیشه شباهت باقی مانده که نشان دهد مأخذ دماینیسی، کتاب
هو اشغال من ذات التحقیق و

مجمل الأقوال

دو دست گشوده و نگاه دار تا من خیکی دیگر
دوغن را پنهان نماید. زن را کفکت: سر این خیک
دوغن را سرگذشت. خوات نگاه دار تا من خیکی
گاره و در جایگاه خالی یافته. زن بیک خیک
بیکر به خودداری هنوز مسلمان نشده
مودی بود که به زنان عظیم مایل بودی چون
نگاه کرد، جایگاه خالی یافت و زن به غایبت
جعیله بود. در حال خیکی را سرگذشت.
دوغن را پنهان نماید. زن را کفکت: سر این خیک
دوغن را سرگذشت. خوات نگاه دار تا من خیکی
داشت. النحس زنی بوده است از بنی شتم بن
روغن به بالزار می برد تا بفروشد. خوات بن
بیکر به خودداری آن دوغن پوشاست. داو
نمایه و در جایگاه دوغن کار می فرمودست.

از مثل «انها خلف نظافت خلفاً» نیز یاد شده است که وطوطاط نهان آن را ترجمه کرده و نوشه است: «بعنی که او فخر است و سخن فخری گفت» (وطوطاط، مسان، ۱۳۹۹، اثا دمانیسی که آن را به او تباہ است و سخن تباہ گفت» بروگردانده و درسازه کاربرد آن نوشته است: «انجا باید گفت که خیسی یا دونی، سخنی دون بگویید».

(معاقسی، ۱۳۷۲: ۶۴-۶۷، الف) دمانیسی ذیل مثل «اساءة رغبًا فسقى» می نویسد: «بدين زودیک است آنجه به پارسی گویند: عذرش از گناه بتو است» (مسان: ۱۷۱، الف)، این برای نهاد مثل فارسی و عربی در لطایف الامال وجود ندارد، هرچند وطوطاط در کتاب خود از ۲۲ مثل فارسی یاد کرده و آنها را در بربر امثال تازی قرار داده است. (زک: ساکت، ۱۳۹۵: ۵۰-۵۱) در مجلل الاقوال ذیل مثل «أَتَيْعُ إِلَى طَعَانَكَ؟ مَنْ تَدْعُوا إِلَى جَهَنَّمَ؟» از پیشی فارسی یاد شده که معادل این مثل عربی است و گویا پارسیان آن را به کار می بردند:

تازه همان خورد که نوش او اقداح می وصال دوش او خورد (برگ: ۷۷۴، الف)

۶. متن باب چهارم از قسم دوم کتاب مجلل الاقوال در پایان به منظر استفاده پیشتر محققان و علاقمندان، متن کامل این بخش از کتاب مجلل الاقوال که از روی چاپ عکسی آن بازنوسی شده، ارائه می شود.
الباب الرابع
فی امثال التصحاه من الغرب القراءه
فمن امثالهم: بحمد الله لا بحمدك:

يعني به شکر و سپاس خدای تعالی، نه به شکر و سپاس تو.
و این مثل داعیشة صدقیه رضی الله عنها به مصطفی گفت آن روز که در حق عایشه آیت برات (اصل: برآرت) فرود آمد و پیغمبر علیه السلام او را بدان پیشارت داد و خبر کرد که حق تعالی در حق تو آیت فرود فرستاد. عایشه گفت: بحمد الله لا بحمدك.
این مثل را آنجا باید گفت که کسی در خیری که به تو رسیده باشد، بر تو منت نهد.

و من امثالهم: من سلک الجدید أمن العثار

جنانک» (زک: مسان: ۱۳۷۲) نیز تا حد زیادی در دو منبع به هم شاهدت دارند.

در بعضی از امثال، شیاهتی میان مجلل الاقوال و لطایف الامال دیده نمی شود.

برای نمونه مثل زیر در دو کتاب مقایسه شده است:

لطایف الامال

بعدله الورشان تاکلیل تجزیه الشیان،
بعدله الورشان تاکلیل تجزیه الشیان،

به همانه بکثر می خورد خرمائی تر و مسان به علت و همانه کوئی می خورد خرماء می خورد
روایت کردند که سبب ضرب این مثل آن از بعضی از اهل علم شنیدم که مردی بزر بود که مرد عادت کرد که هرگاه که مرغی و خرماء رود می خورد تا بکثر دور کند تکهه دارد. مرد عادت کرد که هرگاه که مرغی و خرماء رود می خورد تا بکثر دور کند پیشتر خرماء نشستی، او سرگی چند این مثل در حق او از آن خرماء می خورد، پیشتر خرماء نشستی، هر سرگی که پیشتر خرماء این مثل آنجا باید گفت که کسی بجزی ظاهر چند فرود رود، او بر جدیدی و بخودی.

این مثل را آنجا باید گفت که مردی کاری ظاهر می کند و مرد او خود بجزی دیگر بود (رس: ۶۹).
پاشد بزر ۱۳۷۲ ب.)

در این مقایسه، می پیشیم که به جز بخش پایانی شرح مثل که به «هنجام و محل» استفاده آن اختصاص دارد، در دیگر عبارت شاهتی وجود ندارد. به همین گونه در امثال «الزہبیت نجیر من رحیموت» (زک: وطوطاط، مسان: ۱۴۰)، «ضرب اخمام انسدادس» (زک: مسان: ۱۳۱) و «ذکریني الطعن و کشت ناسیا» (زک: مسان: ۱۶۷) نیز همان دو کتاب شاهتی دیده نمی شود.

هامقتاًزات

منظور نکاتی است مهم و جالب که دانیسی در کتاب خود آورده است، در حالی که این نکات در لطایف الامال رسید الدین و طوطاط وجود ندارد. همان گونه که اشاره شد، مثیل در مجلل الاقوال شرح داده شده، که در لطایف الامال نیامده است. در میان این سه، مثل «قضب شیکه الشیوی فی الحربی سیکت» در اغلب کتب معتبر امثال نیامده که از این جهت اهمیت بسیار زیاد دارد.

در مجلس الاقوال - همانند لطایف الامال - ذیل مثل «سلک الشیا و نطق خلافاً»

این مثل را آنها باید گفت که کسی را مغلوبی عظیم باشد، چنان که دیگر به هیچ کاری پردازد. و من امثالهم: سکت القا و نطق خلفاً. خاموش بود بسیار و سخنی گفت تباہ و بی مقدار و این کلمه را سبب آن بوده است که روزی اعرابی در میان جمعی نشسته بود و هیچ سخنی نمی گفت، ناگاه بادی از او جدا شد، به غایت خجل گشت، جماعت جمله بخندیدند و این کلمه بر زبان (اصل: لُثَان) راندند، اعرابی به ایگشت سوی پس اشارت کرد و گفت: إنها خلفٌ نظافتٌ خلفاً، ای او تباہ است و سخن تباہ گفت و این کلمه نیز مثلی مشهور گشت.

مثل اول را آنها باید گفت که کسی بسیار خاموش بود و عاقبت سخن تأویل گوید. و مثل دوم را آنها باید گفت که خسیسی پیا دونی سخنی دون بگیرد.

و من امثالهم: إنما أكلتْ نفْعَ الْقُلُوبِ الأَيْضِ. و سبب آن است که در امثال و حکم آورده‌اند که سه گاو، یکی سپید و یکی بعیت بدروستی که خوردۀ شدم آن روز که خوردۀ شد گاو سپید، کردی، به حکم اتفاق و اجتماعی که در میان آن هرسه گاو بود، بر ایشان ظفر کیاهی نیک یافته و در آن مغزار شیری بود که هرچند قصد تعریض این مخالف دارد و در این بیان مانند علمی از دور پدید است. مردمان از دور او را مخالف رفت و گفت: که رنگ ما با هم مناسب است، اما این گاو سپید، رنگی کنند. با من موافق باشید و مراغزار (اصل: مُرْغَزَار)، کنند و این بقیه را بر ما ننگ کنند. گردنام هر دو گاو شیر را مجازات دادند. شیر برفت و گاو سپید را بخورد، روزی چند برآمد و گرسنگی دیگر با ره بر شیر غالب شد، به نزد گاو سرخ رفت و گفت: این گاو سیاه نیز نگی مخالف رنگ ما دارد و همان آفت که از وجود گاو سپید موقع بود، وجود او همان باقی است، مراجزات کن تا از رانیر بخورم تا مرا مرفه و آسوده در این مغزار (اصل: مُرْغَزَار) روزگار گذرانم، گاو سرخ نیز

بعضی هرکه به راه هاموار رود، از به سر در آمدن این بود. این مثل را در محل آن که طلب راه سلامت کردن و کنج عاقبت گزیدن اولی تراست، استعمال باید کرد. و من امثالهم: رَحْبُوتُ خَيْرٌ مِّنْ رَحْمَوتٍ. بعضی ترسیدن بهتر از بخشنود. این مثل را کی گفت است که او را به نرم نمودن و حلم ورزیدن و حیث می کردن، او در حواب این یافخت. بعضی آنکه مردم موا بادرستی عیب کنند و از من بررسند، بهتر از آن بود که به حلم و صرف کنند و بسر من اهانت کنند و استخفاف نمایند.

و من امثالهم [إِنَّمَا] اللَّهُ بِعْلُوُ الْوَزْنَانِ يَأْكُلُ الرُّكْبَ الْمُشَانَ (اصل: المشان). بعضی به همانه کوتور می خورد خرمای تر و مشان نوعی است از خرماء. روایت که دادن که سبب ضرب این مثل آن بود که مردی را در نخلستان گماشند تا آن را نگاه دارد. مرد عادت کرد که هرگاه که موغنی بسر درخت خرما نشستی، او سنگی چند بینداختی، به هر سنگی که بینداختی، خرمائی چند فرود ریختی، او برجیلی و بخوردی. این مثل را آنها باید گفت که مردی کاری ظاهر می کنند و غرض او از آن جیزی دیگر باشد.

و من امثالهم: هو أَشْغَلَ مِنْ دَاتِ الشَّهِيْنِ. بعضی او در کارتراست از خداوند و خیک. و او زنی بود در عرب که روزی دو خیک روغن به بازار می برد تا بفروشد. خوات بن جیشیر به خردباری آن روغن بخاست، و او مردی بود که به زنان عظیم مایل بودی. چون نگاه کرد، جایگاه خالی یافت و زن به غایت جمیله بود. در حال خیکی را سر بگشود. روغن را پسندید، زن را گفت: سر این خیک در دست گیو و نگاه دار تا من خیک دیگر بگشایم، خوات خیکی دیگر را سر بگشود، هم پسندید. آن را نزد در دست زن داد. زن سر هر دو خیک را به دو دست محکم گرفته و گرامی آن چنان که روغن در خیک مانند آب گذاخته، بدوی را مجال آن بود که سر خیک رها کند. خوات در نیست و کار خود

و من امثالهم: ضربَ: اخْمَاساً لِأَسْدَاسِ:
گفت: بدلید کرد اتصال (صلی: اخْمَاس) را از برای اسداس.
و اخْمَاس (الصلی: اخْمَاس) در لغت آن است که شتر را سه روز از آب بازدارند و روز پنجم آب دهدند و اسداس (الصلی: اسداس) آن است که چهار روزش از آب بازدارند و روز ششم آب دهدند.
بر سه روز از آب باز بودن خوی دهد. بعد از آن بر پنج (بالای «پنج» به همان خط «چهار» نوشته شده) روز از آب باز بودن خوی دهد تا چسون بشه راه پیرون آید، شترش بر تشنگی باادیه صبر تواند کرد. پس اول بر آن سه روز خوی دادن از بهر آین مثل آنها باید گفت که کسی کاری پیش گیرد و غرض آن بالشد که در آن کار چیزی دیگر افراید به تدریج.
و من امثالهم: أَسَاءٌ (الصلی: أَسَاء)، و عَيْنَفُتَيْ
يعني بد چراید، پس آب داد.
اصل این مثل آن است که راخی [۶/۱۶۱ ب] در چراییدن تقصیر کند. چسون شبانگاه شتر را زند خداوندش باز خواهد کرد، نرسد که خداوندش را تقصیر او در علف و چراییدن معلوم شود، پس شتر را بسیار آب دهد تا شکمش پر شود و تقصیر نهفته ماند. و خود آن آب او را زیان دارد که بی علف خورده باشد.
آین مثل آنها گویند که از یکی صلاح کاری طلبی و او چیزی کند که خورد فساد بیشتر گردد.

و بدنین نزدیک است آنچه به پارسی گویند: عذرش از گاهه بر است.
و من امثالهم: ذَكْرُتَيْ الطَّفْلَ وَ كَتَتَ نَاسِيلَا.
يعني به پاد دادی تو مرا نیزه زدن و من فراموش کرده بودم.
گویند آن کلمه را صخر بن معاوية گفته است. و سبب آن بوده که سهل بن الصعفان ناگاهه بر وی حمله برد که او را بکشد و در دست صخر نیزه ای زدن و اشاره
اعجر ماند و بر قوت خود اعتماد نداشته از آن سبب نیزه را حرکت نمی دهد.
بانک برو وی زد که نیزه را از دست بیفکن. صخر از گفتار او نیزه بیا آمد و بر

وَمِنْ اثْتَلَاهِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ لِّعَذَابِهِ أَعْظَمُهُ

که روزی آن مرد حارث را بدبند و شکر زن با او آغاز نهاده، حارث این کلمه گفته.

کسی را می پرسند و از آخوش خبر ندارد.
و من امثالهم طاروت بهم التقدیر.
پیرانه‌شان سیمیرغ.
روایت کنند که در زمان ماقبل مرغی سود که او را عطا گفتندی، یعنی سیمیرغ، که این وقت نام او هست و نشان او کسی ندهد. و سبب آن بود که اهل رس را پیغمبری بود، نام او حظله بن صفوان و در زمین ایشان کوهی بود بلند. به هر چند گاه این من بر آن کوه آمدی و او مرغی بود به تن بزرگ و گردان دراز و به خوبی از همه مرغان خوب تر و بروی از هر رنگی، نقشی و نشانی و در آن کوه شکار کردی و مرغان دیگر گرفتی. روزی آن من غرسنه شد و شکار نیافت. کوکی را بگرفت و بزید و روزی دیگر همچنین دختری را بزید و بخون ایشان را طلب می کردند و در آخر معلوم می شد که عنقا بسرده ۱۵۰ لیل است، گفتهند: طاروت بهم العنا، پس اهل رس به نزد آن پیغمابر رفتند و از شر آن مرغ بالیدند. حنظله دعا کرد. فی الحال صاعقه‌ای یامد و آن مرغ را سوخت و در جهان عشا نهادند.

این مثل آنها باید گفت که کسی کارهای سخت و معالوت در شاید از یکی توقع می‌دارد و در وقت رفاهت و امن، احسان و منعوت به دیگران می‌رساند. وَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ: لَوْلَا الْوَاثِمُ الْمُكَافِرُ اللَّذَاكُمْ أَكْرَرْتُهُمْ تَخَرُّجَ وَ مَهَاتَ بُودِي، پس هلاک شدنی بیشان. ایشان نیکوکوی صادر شود، از بھر آن بود که خواهد تا خود را به اهل کرم و مردمی ماند گرداند و بدان تغایر کنند.

- ١- محمدعلی مصاحب تبیین مستخلص به عترت در سال ۱۳۵ ق از روی این نسخه، دستنویسی فراغم کرده که اکنون جزو مجموعه اهادی سید محمد مشکوک به کایانه مورکری دانشگاه تهران است. شادران اشاره حرسل زده است که شاید عترت این نسخه را برای نسخه دوست مردم نوشته است، اما بعد از که کایانه وی برگشته شده، این نسخه به دست مردم مشکوک از اشاره است (انشار ۱۳۵:۱۲-۱۳).
- ٢- همان طور که استاد اشاره هم نوشته است، در کتاب زندگی نیزی، نسبت مؤلف (دامامینی) آمده که نادرست است و چه بسا شناهه مطبوع بالشد (عنوان ۱۳۵:۶۷).
- ٣- مؤلف در بروگه الف پایه ای از مأخذ خود را بزیرمه که عبارت است از «امثال انسی عیبد (همان امثال السأقرة)، امثال میانی (با مجمع الامال)، امثال غعالی، امثال زنگشی، امثال اشکارا (همان المستحبس فی امثال العرب)، امثال امیرکریزی (همان امثال و حکم)، امثال روضة الناظرا کتاب بوقت و کتاب جمیع الكلم» خود به زندگی اشاره پایا در شده بود (انشار ۱۳۵:۱۰-۱۱).
- ٤- این همان نمودنی است که دوست ارجمند، جناب آقای صفری آقیله، پیشتر در نامه به کفته بروکمان این مثل در شمار امثال هندی است که از دروان قدیم در زبان عرب راجح شده است (کد. ۱۳۷:۱۹).
- ٥- این مثل در کتاب پنهان امثال به صورت «أشغل میں ذات النجیین» آمده است (کد. ۱۳۷:۱۰-۱۱).

وی حمله برد و او را هریمت کرد و این کلمه بگفت. این مثل را آنها گویند که کسی را خصم او سخنی یا حرکتی به ساید دهد وَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ: ثَاطَةً مَذَبَّتُ بِهَا، یعنی کل سرشتهای اسد مدد یافته به آب. پارسیان این مثل را جنین گویند: ای دوست گل سرشته را آبی بس. این مثل را آنها باید گفت که کسی را در کاری بهانه ای اندک بسی بشد و آن را بیلد و اماکنی را در طبع فعلی نامناسب باشد و به سببی از اسباب آن فعل ظاهر گردد.

وَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ: حَفَظًا مِنْ كَالِكَ، نگاه دار خود را زنگاهدارنده تو: و پارسیان این مثل را جنین گویند که: یا رب تو ما را زنگاهدارنده نگاه دار این مثل آنها باید گفت که چیزی را زنگاهیانی باشد خانی که بیم از او بیش از آن باشد که از دیگران.

وَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ: نَصَبَ شَكِيْتَهُ لِشَوَّى فی الْحَرِيقِ سَمَّكَهُ، گفت: دام خود را بهاد تا بیران کند در آتش ماهی خوش را. و اصل این مثل آن است که یکی از دور به شب آتشی بدید اندر باید. به قصد ذذی بر اثر آن آتش برفت و ماهی در دست گرفت. چون بدان موضع که آتش بود برسید و خواست که چیزی بزیراید، اهل آن حق خبر بالغند و اورا بگرفند و گفتند: تو چه کسی؟ گفت لازماً بمن راهگذرم، آدم تم این ماهی را بدلین آتش بیران کنم.

این مثل را آنها باید گفت که کسی مکبلی پهان دارد (در اصل «پهان دارد» مکرر است) و از بھر طلب فرقنی، تدليسی و جلیشی آشکارا کنند.

وَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ: ادع إلى طعامك (اصل: خفانک، حرف دوم می نظر) من تدعوا إلى جفانک.

پیخوان به نیزه زدن بھر خود آن را که بخوانی به طعام و مایله خود. به پارسی گویند: تا زهر همان خورد که نوش او افلاح می وصال دوش او خوردست

- دهدزاده، علی الکبر. (۱۳۷۲). امثال و حکم، تهران: امیرکبیر، چاپ دهم.
- زمخنثی، ابوالقاسم. (۱۴۰۷/۱۳۹۷). المختصر فی امثال العرب، بیروت: دار الكتب العلمية.
- الطبعه الثانية.
- ساکت، سلمان. (۱۳۹۱). الوشیه الدین و طوطاط و قشنش او در پیشنهاد امثال عربی و فارسی،
- مودودی، سید حسن: جمیل کیانی و پروردگران استخاری، تهران: پروردگران استخاری.
- عسکری، ابوالهلال. (۱۴۰۷/۱۳۹۸). جمهوره الامال، حقّه و علّق حواشی و وضع فهارس:
- محمد ابوالفضل ابوالاّیم و عبدالمجید قطامش، بیروت: دارالجبل، الطبعه الثانية.
- میدانی، ابوالفضل. (ت). مجمع الامال، بیروت: مشهورات دار مکتبه الحياة، الطبعه الثانية.
- نقیسی، سعید. (۱۴۰۶). تاریخ ظشم و شعر در ایران و در زبان فارسی، تهران: فروغی.
- هنر، علی محمد. (۱۳۷۲). «ایس از خوندن کتاب مجلس‌الاسلام فی الحکم والامال»، آینه پژوهش، ش ۱۵، فروردین و اردیبهشت، مقدمه، صحنه، صحیح و تعلیقات: حسین
- طوطاط، رشیدالدین. (۱۳۷۲). الطیف الامال و طرایف الاقوال، مقدمه، صحنه، تعلیقات: حسین
- داش آمزون، تهران: سیرات مکوب.
- یاقوت حموی، شهابالدین ابوعبدالله. (۱۳۹۹/۱۴۰۰). معجم اللسان، بیروت: دار صادر و دار
- بیروت.

- این نام در دو منچ مفاتاوت است. از آنجا که در مجمع الامال (۱۳۹۷/۱۳۹۶) و المختصر (۱۳۹۶/۱۳۹۵) همان نامی ذکر شده که و طوطاط در طایفه الامال آورده است، بنابراین می توان نتیجه گرفت دمانسی در ثبت نام در جار خطا شده و چه بسا چون از حافظه می نوشته، دجار چنین اشتباهی شده است.
- این کلمه در نسخه به صورت حنانک (حرف دوم بی نقطه) ضبط شده که بر اساس کتب امثال، اصلاح و به «طعنک» تفسیر داده شد.
- ذیل این مطلب از شخصی به نام «سهیل بن الصمعی» یاد شده که در همه مراجع از جمله مجمع الامال (۱۳۹۸/۲۲۸۹)، جمهوره الامال (۱۳۹۷/۲۴)، المختصر (۱۳۹۸/۱۰) و لطایف الامال (ص ۱۶۷) این نام «عذربدر از گناه آوردن» آمده است.
- این مثل در امثال و حکم به صورت «عذربدر از گناه» و «عذربدر از گناه شکرید» (بهمنیان ۱۳۷۹: ۱۰۷۷) و در داستان شاهد بهمنیاری به شکل «عذربدر از گناهش شکرید» (بهمنیان ۱۳۷۹: ۱۰۷۷) و در داستان شاهد بهمنیاری به شکل «عذربدر از گناهش شکرید» (بهمنیان ۱۳۷۹: ۱۰۷۷) آمده است.

- منابع
- افشار، ابریج (۱۳۸۲). «العلی از مجلل الاقوال» بختاران: ش ۶۷، آذر - دی، صحص ۱۵۱ - ۱۵۲.
 - ——— (۱۳۸۷). «قصبة مجلس الاقوال و نویجه هزاران به نسخهای تازه‌تریسیس»، بختاران: ش ۱۶۰ - ۱۶۱.
 - فروردین - اردیبهشت، صص ۱۶۲ - ۱۶۰. فروردین - اردیبهشت، صص ۱۶۲ - ۱۶۰.
 - بهمنیار، احمد. (۱۳۷۹). داستان شاهد بهمنیار، به شکل فردون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
 - حاجی خلیفه، (ت). کشف الطیوں بیروت: دارالكتب العلمیة [فقط از روی چاپ استانبول].
 - ——— (۱۳۷۰). مفاتیح حرسی، ترجمه فارسی کهنه از متجمی شهید حرسی، ترجمه فارسی کهنه از روی چاپ دار صادر، بیروت.]
 - لشناخته، پژوهش: علی روانی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد روحانی.
 - حمیدی، ابو محمد قاسم بن علی. (۱۴۰۷). مفاتیح حرسی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد روحانی [فقط از روی چاپ دار صادر، بیروت].
 - حکم، علی اصغر (۱۳۷۱). اعلان قرآن، تهران: بنیاد قرآن، چاپ دوم.
 - خوارزمی، ابویکر (۱۴۰۴/۱۳۹۰). الأمثال المولدة، تحقیق و تقدیم: محمد حسین الاعرجی، ابوظی: دارالتفاقیه.
 - دمانسی، احمد بن احمد. (۱۴۰۷). مجلل الاقوال فی الحکم والامال: با مقدمه ابریج افشار و محمود امیلسالار، تهران: طلایب [چاپ عکسی].